

مسافری به سوی غرب

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مسافری به سوی غرب

فاروق ایزدی نیا

مردی تنها، سالخورده، با جسمی فرسوده، که سالها اسارت و اقامت در زاویه زندان و سفرهای اجباری از شهری به شهر دیگر و از اقلیمی به اقلیمی بدتر توانش را به تحلیل برده بود، به دیواره کشتی تکیه داده به دریای بی کران می نگرست. تا چشم کار می کرد آب بود و آبی آسمان در پهنای دریا بازتابی بس زیبا داشت، گویی خالق هستی می خواست زیبایی خلقتش را به همگان نشان دهد. اما مرد در اندیشه ای دور و دراز غرق شده بود. نگاهی به گذشته داشت، آن زمان که کودکی بیش نبود و از کشورش رانده شد و در سرمای زمستان، همراه پدری که ماهها سکونت اجباری در گوشه زندانی هولناک و زیر زنجیری سنگین در عنفوان جوانی سخت بیمارش ساخته بود، و مادری که بار گران دوری از فرزند خردسال را از سویی و نگرانی شوی محبوب بیمارش از سوی دیگر و دو فرزند کوچک آسیب پذیرش را از طرف دیگر بر دوش داشت، سفری را شروع کرد که هرگز بازگشتی نداشت. در آن زمهریر زمستانی کوهستان های غرب کشورش، که سرما تا ژرفنای وجود انسان نفوذ می کرد، پاهای کوچکش آنچنان لطمه دید که تا پایان عمر درمانی برایش متصور نشد و احساس وجود به انگشتان پایش باز نگشت.

مرد، به زمانی اندیشید که در کنار پدرش، از شهری به شهری و از کشوری به کشوری فرستاده شد و همواره تیغ تیز تهدید دشمنان داخل و خارج، که به گفته پدرش، به رشته ای باریک بر بالای سرشان



ORIGINAL

آویزان بود و هیچکس نمی دانست چه زمان فرود خواهد آمد، آنقدر این سوی و آن سویشان فرستادند تا آن که در بدترین نقطه دنیا از حرکت باز ایستادند و سالها محدودیت در زندان یا در حصار شهر را تحمل کردند. این همه جز در راه مهر مولایش نبود، چه که شادمانی خویش را در کسب خشنودی او می دانست نه در آسایش تن و آرایش جان.

مرد، نگاهی نیز به آینده داشت. او اینک، پس از سالها سرگونی و زندانی، از بند رهایی یافته بود و با آن که جسمش همراهی نمی کرد و دیگر از آن سلامت و قوت اثری در آن نبود، راهی غرب شد تا پیمانی ببندد با دوستانش؛ تا همگان را آگاهی بخشد از آمدن رهایی بخشی که چشم به راهش بودند؛ تا راهی را که جز به سوی رستگاری نبود به آنها باز گوید و از سرگردانی و جنگ و ستیز و نابرابری و اختلاف نجاتشان بخشد.

او اینک باری سنگین بر دوش داشت. باید که انسانها را که سخت راه را گم کرده و از اصل خود دور شده بودند، راهی جدید نشان می داد؛ راهی که خداوند، بنا به وعده ای قدیم و مذکور در کتابهای کهن، اکنون به واسطه پدر او به آدمیان عنایت کرده بود. اینک باید مردمان را آگاهی بخشد که از بیگانگی دست بردارند که زمان یگانگی نوع بشر فرا رسیده بود.

مرد، که جایگاهی بس بلند داشت و نزد خداوند قدری بی اندازه و لقبهایی که گویای بزرگی او بودند، جامه بندگی در بر کرده بود تا بندگان خدای را بندگی بیاموزد تا آزادگی را در بندگی خدایشان بیابند و در راه خشنودی او گام بردارند، آنچنان که خود او قدم بر می داشت و این سفر چه پر بار بود و آکنده از کامیابی. در هر جمعی سخنی از خدا گفت و اراده او و در هر گروهی کلامی بیان کرد از مقصود حق که مرزها برداشته شود و چندگانگیها از میان برود و یگانگی جایش بگیرد. به آنها گفت که هان ای مردمان شما انسانید و انسان را نشاید که جز خوی انسانی پیشه کند؛ به آنها گفت که انسان را نزد آفریننده مقامی بس رفیع است و باید آنچه که در خور آن جایگاه بلند است از خویشان نشان دهد؛ به آنها گفت که قلبشان جایگاه تجلی خدایشان است و باید از هر کینه و دشمنی و حسد و بیزاری پاک و پاکیزه گردد تا نور خدایشان در آن بدرخشد و آنها را جاودانگی بخشد؛ آنها را طریق مهر ورزیدن به همه آدمیان آموخت بسیاری از مردمان با پیامش آشنا شدند و بسیاری به او گرویدند و بسیاری دل در گرو مهرش نهادند و عهدی محکم با خود ببستند که در همان راهی قدم گذارند که او گذاشت. بسیاری از آنها او را نمونه و مثال خویش قرار دادند و چون او برخاستند تا همان پیام را به گوش دیگران رسانند و همان نور را به

دل‌های مشتاقان بتابانند. بسیاری از مردمان چنان دل در گرو مهرش گذاشتند که از خان و مان گذشتند و به ترویج مرامش پرداختند.

حال، سالها از آن روز می‌گذرد و هنوز اثرات آن سفر چون شعاع خورشیدی فروزان باقی و برقرار است؛ هنوز نور و گرما می‌بخشد؛ هنوز آدمیان را دلگرم می‌سازد؛ هنوز آنها را راه می‌نماید تا به سرمنزل مقصود رسند و دل به مهر خدایشان خوش کنند.

حال، دیده می‌شود نگاه منتظرش، و چشم به راه بودنش، که آیا همگان در همان راه قدم خواهند گذاشت؛ آیا همگان فوتی جسم و فرسودگی جسد را ندیده خواهند گرفت و در راه نورانی کردن دل‌های بندگان خدایش همه چیز را فدا خواهند کرد؛ آیا همه موانع را به هیچ خواهند شمرد و در طریق نشان دادن راه و نجات دادن از چاه قدم بر خواهند داشت؛ آیا به شاد کردن دلی مشتاق دل او را که به گستره همان دریای آبی و همان آسمان منعکس شده در آن دریا است، مسرور خواهند کرد. دیدگانش گویای آن است که منتظر است و به کمال صبر منتظر است.